

موضوع تحقیق:
امام غایب (ع) و سیر تاریخی مسئله
غیبت امام زمان (ع)

نام استاد محترم:
جناب آقای فرقانی

نام دانشجو:

.....

دانشجو رشته:

.....

.....

.....

درس:

امام غایب

علامه مجلسی ره در جلاء العیون فرموده اشهر در تاریخ ولادیت شریف آن حضرت آن است که در سال ۲۵۵ هجرت واقع شد و بعضی ۵۶ و بعضی ۵۸ نیز گفته‌اند و مشهور آن است که روز ولادت شب جمع پانزدهم ماه شعبان بود و بعضی هشتم شعبان هم گفته‌اند و باتفاق ولادت آن جناب در سرمن رای واقع شد، و باسم و کیفیت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله موافق است و در زمان غیبت اسم آن جناب را مذکور ساختن جائز نیست و حکم آن مخفی است و القاب شریف آن جناب

مهدی و خاتم و منتظر و حجه و صاحب است. این بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) و همسایه‌ایشان بود در شهر سر من رأی، گفت که روزی کافور خادم امام علی نقی به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری، ولایت و محب ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوست محل اعتماد ما بوده‌اید و من تو را انتخاب می‌کنم و مشرف می‌گردانم به تفصیلی که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و تو را به رازهای دیگر مطلع می‌گردانم و به خریدن کنیزی می‌فرستم پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود بر آن زدند و کینه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرقی بود، فرمودند بگیر این نامه وزرا و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسد حاضر شد چون کشتیهای اسیران به ساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از و کیلان امراء بنی عبا و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر به برده فروشی که عمر و بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامیکه از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بین فرمود و جامه‌حریر آکنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن به او خواهی شنید که از پس پرده صدای روی از او ظاهر

می شود، پس بدانکه به زبان رومی می گوید وای که پرده عفتم دریده شد، پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز، عفت او در خریدن مرا راغبتر گردانید، پس آن کنیز بلغت عربی خواهند گفت به آن شخص که اگر به زی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کدر مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده. پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه پاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمیشود و آخر از فروختن تو چاره ای نیست، پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می کنی البته باید مشتری به هم رسد که دل من با و میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنی و بگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگواران از روی ملاطفت نوشته ای به لغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگواری خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیز بدن که بخوابند اگر به صاحب این نامه راضی شود من از جانب آن بزرگ وکیلیم که این کنیز را از برای او خریداری نمایم. بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت فرموده بود واقع شد و آنچه فرموده بود همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمر بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند های عظیم یاد کردند که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک می کنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی (ع) به من داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز شاد و خندان شد و با من

آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه‌ام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسباند و بر روی زمین می‌گذاشت و به بدن می‌مالید، پس من از روی تعجب گفتم نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی، کنیز گفت ای عاجز کم معرفت بیزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود به من بسپارد و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای توشیح دهم. من ملیکه دختر شیوه‌ای فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن الصفا وصی حضرت عیسی (ع) است ترا خبر دهم بامر عجیب: بدانکه جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد و در هنگامیکه سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی و از علمای نصاری و عباد و ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کسی و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبائل چهار هزار نفر، فرمود تختی حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و تعبیه کردند و تبها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند و پسر برادر خود را در بالای تخت فرستاد، چون کشیشان انجیلیها را بر دست گرفتند که بخوانند بتنها و چلیپاها سرنگون همگی افتادند بر زمین و پاهای تخت خراب شد بر زمین افتاد و پسر برادر ملکه از تخت افتاد و بیهوش شد، پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضایشان بلرزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن نحوستها روی نمود که دلالت می‌کند بر اینکه دین مسیحی

به زودی زائل گردد. پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علماء و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها را به جای خود قرار دهید. و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او ترویج نمائیم تا معاونت آن برادر دفع خوست این برادر بکند.

چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالا تخت بردند، و چون کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند باز همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر و آن برادر برابر بود و سر این کار را نداشتند که این از سعادت سروری است نه نحوست آن دو برادر، پس مردم متفرق شدند و جرم غمناک به حرم سرای بازگشت و پرده‌های خجالت در آویخت، چون شب شد بخواب رفتم و در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می کرد و در همان موضع تعبیه کردند که جرم تخت را گذاشته بود. پس حضرت رسالت پناه محمد (ص) با وصی و دامادش علی (ع) و جمعی از امامان و فرزندان بزرگواران ایشان قصد را به قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح به قدوم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیاء (ص) شتافت و دست در گردن مبارک آن جماب در آورد، پس حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که یا روح الله آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمائیم و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت حضرت امام حسن عسکری (ع) فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را به من دادی

پس حضرت نظر افکند به سوی حضرت شمعول و فرمود شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد. پس شمعون گفت که کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول (ص) خطبه ای انشاء فرمودند و با حضرت مسیح مرا به حسن عسکری (ع) عقد بستند و حضرت رسول (ص) با حواریون گواه شدند، چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای جدم نقل نکردم و این گنج را یگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشعل می شد و سرمایه صبر و قرار ما به باد فنا می داد تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کافی می شد و بدن می کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید، پس در شهرهای روم طبیعی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوی درد من از او سؤال کرد و هیچ سودی نمی داد. چون از علاج درد من مأیوس ماند روزی به من گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت چیزی و آرزویی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟ گفتم ای جد من درهای فرج بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان توند دفع نمائی و بندها و زنجیرها از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش عایتی به من بخشند، چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا

(س) بدیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم به من گفت این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری (ع) است. پس به دامنش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که امام حسن (ع) به من جفا می کند و از دیدن من ابا می نماید، پس آن حضرت فرمود که چگونه فرزند من به دیدن تو بیاید و حال آنکه به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسائی و اینک خواهرم مریم و دختر عمران بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و مرم از تو خشنود گردند و امام حسن عسکری (ع) به دیدن تو بیاید پس بگو: اشهدان لا اله الا الله و آن محمد رسول الله چون به این دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیده النساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باشد که من او را به سوی تو می فرستم. پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می بردم، چون شب آینه در آمد به خواب رفتم خورشید جمال آن حضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟ فرمود که دیر آمدن به نزد تو نبود مگر برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آنکه حق تعالی ما و تو را در ظاهر یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند، پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شدت وصال دوا نفرماید. بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت مرا خبر داد امام حسن

عسکری (ع) در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیئتی که تو را نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلایه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم و مردی پیر که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سوال کردن و گفتم نرجس نام دارم، گفت این نام کنیزان است. بشر گفت این عجیب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می دانی؟ گفت از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت می خواست مرا به یاد گرفتن آداب حسنه بدارند، زن مترجمی را که زبان فرنگی و زبان عربی هر دو می دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی به من آموخت تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد. کلینی و این بابویه و شیخ طوسی و سید مرتضی و غیرایشان از محمد بن عالی شأن سندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون که روزی حرت امام حسن عسکری (ع) به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم، فرمود که ای عمه این نگاه تند از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عدل را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور، گفتم او را بفرستم به نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگوام رخصت بطلب در این باب حکیمه خاتون گوید که جامه

های خود را پوشیدم و به خانه بردم امام علی نقی (ع) رفتم، چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از ابتدا فرمود که ای حکیم نرجس را بفرست برای فرزندم، گفتم ای سید من، من از همین مطلب به خدمت تو آمدن که در این امر رخصت بگیریم فرمود: که ای بزرگوار صاحب برگت خدا می خواهد که تو را در چنین ثوابی شریک گردند و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کدامست فرماید که تو را واسطه چنین امری کرد. حکیمه گفت: بزودی به خانه خود برگشتیم و زفاف آن معدن فتوت و سعادت را در خانه خود واقع ساختم. بعد از چند روزی آن سعد اکبر را با آن زهره منظر به خانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقاء غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری (ع) در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته به عادت مقرر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم توئی خاتون و صاحب من بلکه هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بیرون کنی و مرا خدمت کنی بلکه من تو را خدمت می کنم و منت برد دیده می نهم، چون امام حسن عسکری (ع) این سخن را از من شنید گفت خدا تو را جزای خیز دهد ای عمه: پس در خدمت آن جناب نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامع های مرا تا بروم، حضرت فرمود ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد می شود فرزند گرامی که حق تعالی به او زنه می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت بعد از آن که مرده

باشد به شیوع کفر و ضلالت، گفت کی به هم می رسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حملی نمی یابم، فرمود که از نرجس به هم می رسیاندا از دیگری . پس چیستم پشت و شکم نرجس را و ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد واحدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حضرت موسی و در روایت وارد شده که حکمیه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر (ع) مشتان لقای او شدم رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) پرسیدم که مولای من کجا است؟ فرمود که سپردم او را به آن کسی که از ما و تو به او احق و اولی بوده چون روز هشتم شود بیا به نزد ما و چون روز هفتم رفتم گهواره ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر روی من می خندید و تبسم می فرمود، پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب الامر (ع) شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه صلوات الله علیهم فرستاد و بسم الله گفت و آیه ای که گذشت تلاوت فرمود. پس حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا نمود از صحف آدم و به زبان

سرمایه خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد (ص) را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد. پس حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود که چون حق تعالی مهدی این است را به من عطا فرمود و ملک فرستاد که او را به سرا پرده عرض رحمانی برند پس حق تعالی به او خطاب نمود که مرحبا به تو ای بنده من ه تو را خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهر امر شریعت خود و توئی هدایت یافته‌بندگان من قسم به ذات خودم می خورم که با طاعت تو ثواب می‌دهم و بنا فرمانی تو عقاب می‌کنم مردم را و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آموزم و به مخالفت تو ایشان را عقاب می‌کنم مردم را و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آموزم و به مخالفت تو ایشان را عقاب می‌کنم، ای دو ملکه برگردانید او را به سوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است او را از شر دشمنان حراست می‌نمایم تا هنگامی که او را ظاهر نمایم و حق را با او بر پا دارم و باطل را با او سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد. نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسگری (ع) روایت کرده اند که چون حضرت قائم (ع) متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت را به سوی آسمان نود و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مرا رخصت گفتن بدهد خدا، شکی نخواهد ماند. و ایضاً نسیم روایت کرد که که یک شب بعد از ولادت آن حضرت به

خدمت او رفته و عطسه کردم فرمود که یر حمکه الله - من بسیار خوشحال شدم پس فرمود می خواهی بشارت دهم تو را در عطسه گفتم بلی، فرمود امان است از مرگ تا سه روز.

اسماء و القاب شریفه آن حضرت (ع):

بقیة الله - حجه - خل و خلف صالح - شدید - عزیزم - قائم - م ح م د - صلی الله و علی آبائه و اهل بیته (اسم اصلی و نام اولی الهی آن حضرت است) - مهدی - ماء معین یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین -

ذکر حمله ای از خصائص حضرت صاحب الزمان (ع):

اول- امتیاز نور ظل و شبیح آن جناب است در عالم اظله بین انوار ائمه علیهم السلام چنانکه در جمله اخبار معراجیه و غیره است که نور آن جناب در میان انوار ائمه علیهم السلام مانند ستاره درخشان بود در میان سائر کواکب.

دوم- بیت الحمد- روایت است که از برای صاحب این امر علیه السلام خانه ایست که او را بیت الحمد گویند و در آن چراغی است که روشن است از آن روز که متولد شد. تا آنروز که خروج کند با شمشیر و خاموش نمی شود.

سوم- جمع میان کینه رسول خدا (ص) و اسم مبارک آن حضرت، و در مناقب مرومیت که فرمود اسم مرا بگذارید و کینه مرا نگذارید.

چهارم- حرمت بردن نام آن جناب چنانکه گذشت.

پنجم - ختم وصایت و حجت در روی زمین به آن حضرت.

ششم - داشتن در پشت علامتی مثل علامت پشت مبارک حضرت رسول خدا (ص) که آنرا ختم نبوت گویند و شاید در آن جناب اشاره به ختم وصایت باشد.
هفتم - بودن ملائکه و جن در عسکر آن حضرت و ظهور ایشان برای انصار آن حضرت.

هشتم - طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت، روایت شده که عمر می کند مرد در ملک آن جناب تا اینکه متولد می شود برای او هزار پسر
نهم - رفتن عاهات و بلاها و ضعف از ابدان انصار آن حضرت.
دهم - دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوام و انصار آن حضرت و گردیده شود دل‌های ایشان مانند پاره آهن که اگر خواستند به آن قوت کوه را بکنند خواهند کند.
یازدهم - بودن روایت رسول خدا (ص) به آن جناب.

دوازدهم - حکم فرمودن آن حضرت در میان مردم به علم امامت و نخواستن بینه و شاهد از احدی مثل حکم داود و سلیمان علیهما السلام.
سیزدهم - آوردن شمشیرهای سمائی برای انصار و اصحاب آن حضرت.

چهاردهم - اطاعت حیوانات انصار آن حضرت را
پانزدهم - جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جز بر جنازه آن حضرت چنانکه در حدیث وفات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت آن حضرت با امام حسن (ع) ذکر شد.
ذکر معجزاتی که در غیبت صغری از امام زمان (ع) صادر شده:

اول- شیخ کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده‌اند از فردی که اهل مدائن که گفت با رفیقی به حج رفتیم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می‌ارزید و نعل زردی در پاداشت و اثر سفر در او ظاهر نبود پس مسائلی از ما سوال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سوال کرد جوان از زمین چیز برداشت و به او داد، سائل او را دعای بسیار نمود جوان برخاست و از ما غائب شد. تردد مسائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیزی به تو داد که آنقدر او را دعا نمودی؟ بما نمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ دنداندها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود، به رفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمی‌دانستیم زیرا که به اعجاز او سنگریزه طلا شد، پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم، پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از راه مکه و مدینه که این مردکی بود؟ گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده به حج می‌آید.

دوم- محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یک از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که نسیم خلیفه بستر من رأی آمد در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد فوت آن حضرت، پس حضرت صاحب الأمر (ع) از خانه بیرون آمد و تبر زمینی در دست داشت و به نسیم گفت که چه می‌کنی در خانه من؟ نسیم بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می‌گفت که از پارت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر می‌گردیم پس از خانه بیرون آمدیم. علی بن قس

راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد، آیا راست است، گفت کی تو را خبر داد، گفتم یکی از لشکریان خلیفه، گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمی ماند.

سوم- شیخ محدث فقیه عماء الدین ابو جعفر بن محمد بن علی بن محمد طوسی مشهدی معاصر ابن شهر اشوب در کتاب ثاقب المناقب روایت کرده از جعفر بن احمد که گفت طلبید مرا ابو جعفر محمد بن عثمان پس دو جامه نشانه دار به من داد با کیسه ای که در آن دراهمی بود پس به من گفت محتاجیم که تو خود بروی بواسطه در این وقت و بدهی آنچه من به تو دادم با او کسی که ملاقات کنی او را آنگه که از کشتی درآوردی بواسطه. گفت مرا از این غم شدیدی پیدا شد و گفتم مثل منی را برای چنین امری می فرستد حمل می کند این چیز اندک را، پس رفتم بواسطه و از کشتی درآدم پس اول کی را که ملاقات کردم سؤال کردن از او از حال حسن بن قطلابه صیدلانی وکیل وقف بواسطه پس گفت من همانم تو کیستی؟ پس گفتم ابو جعفر عموی تو را سلام می رساند و این دو جامه و این کیسه را داده که تسلیم کنم به تو پس گفت الحمدلله، به درستی که محمد بن عبدالله حائری وفات کرد و من بیرون آمدم به جهت اصلاح کفن او پس جامعه را گشود دید که در آنست آنچه را به او احتیاج دارد از حبره و کافر و و در آن کیسه کرایه حملها است و اجرت حفار، گفت پس تشیع کردیم جنازه او را و برگشتیم.

چهارم- و نیز روایت کرده از حسین بن علی بن محمد قمی معروف با بی علی بغدادی که گفت در بخارا بودم پس شخصی که معروف بود باین جاو شر، ده قطعه طلا داد و امر کرد مرا که تسلیم کنم آنها را در بغداد به شیخ ابی القاسم حسین بن بروج قدس الله سنزه پس حمل کردم آنها را با خود چون رسیدیم به مغازه امویه یک یاز آن سبیکه ها مفقود شد از من و عالم نشدم به آن تا آنکه داخل بغداد شدم و سبیکه ها را بیرون آوردم مه تسلیم آن جناب کنم پس دیدم که یکی از آنها از من مفقود شده پس سبیکه ای به وزن آن خریدیم و به آن نه اضافه نمودم آنگاه داخل شدم بر شیخ ابی القاسم در بغداد و آن سبیکه ها را نزدش گذاردم پس فرمود بیگر این سبیکه را و آنرا که گم کردی رسید به ما، او این است آنگاه بیرون آورد آن سبیکه را که مفقود شد از من با مویه پس نظر کردم در آن شناختن آنرا.

ذکر حکایات آنانکه در غیب کبری خدمت امام زمان (ع) مشرف شده‌اند:

حکایت اول- قصه تشریف سید عطوه حسنی است به لقاء شریف آن جناب (ع): عالم فاضل المعی علی بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمه می گوید حکایت کرد از برای من سید باقی ابن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه یدی بود و او را مرضی بود که اطباء از علاجه عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل ما را به مذهب امامیه و مکرر می گفت من تصدیق شما را نمی کنم و به مذهب شما قائل نمی شوم تا صاحب شما مهدی (ع) نیاید و مرا از این مرض نجات ندهد. اتفاقاً شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که می گوید بشتابید چون به تندی به نزدش رفتیم گفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هر چه دویدیم کسی را ندیدم و برگشته و پرسیدیم که چه بود؟ گفت شخصی به نزد من آمده گفت یا علاوه، من گفتم تو کیستی؟ گفت من صاحب پسران توان آمده ام که تو را شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرد و بر موضع الم من دست مالید و چون به خود نگاه کردم اثر از آن کوفت ندیدم.

حکایت دوم- قصه عافیت یافتن جناب شرح حر عاملی است از مرض خود به برکت آن حضرت (ع): محدث جلیل شیخ حر عاملی در اثبات الهداه فرموده که من در زمان کودکی ده سال داشتم به مرض سختی مبتلا شدم به نحوی که اهل و اقارب من جمع شدند و گریه می کردند و مهیا شدند برای عزاداری و تعیین کردند که می خواهم مرد در آن شب پس دیدم پیغمبر و دوازده امام را صلوات الله علیهم و من در میان خواب و

بیداری بودم پس سلام کرد برایشان و با یک یک مصافحه نمودم و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطر من مانده جز آنکه آن جناب در حق من دعا کرد پس سلام کردم بر حضرت صاحب (ع) و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم ای مولای من می ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم. پس فرمود نترس زیرا که تو نخواهی مرد در این مرض بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و عمر طولانی خواهی کرد عمر طولانی آنگاه قدحی بدست من داد که در دست مبارکش بود پس آشامیدم از آن و در حال عافیت یافتم و مرض بال کلیه از من زایل شد و نشستم و اهل و اقاربم تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم مگر بعد از چند روز.

ذکر بعضی از علامات ظهور حضرت صاحب الزمان (ع)

اول- خروج دجال است، و آن ملعون ادعای الوهیت نماید و به وجود نحس او خونریزی و فتنه در عالم واقع خواهد شد و از اخبار ظاهر شود که یک چشم او مالیده و ممشوح است و چشم چپ او در میان پیشانی او واقع شده و مانند ستاره می درخشد و پارچه خونی در میان چشم او واقع است و بسیار بزرگ و تنومند و شکل عجیب و هیئت غریب و بسیار ما هر در سحر است و در پیش او کوه سیاهی است که به نظر مردم می آورد که آبهای صاف جاری است و فریاد می کند اولیائی انا ربکم الاعلی و شیاطین و مرده

دوم- خروج سیانی است از وادی یا بس یعنی بیابان بی آب و علف که در ما بین مکه و شام است و آن مردی است به صورت و آبله رو و چهار شانه و از دق چشم و اسم او عثمان بن عنبسه است و از اولاد یزید بن معویه است و حضرت قائم (ع) بکوفه رسید آن ملعون فرار کند و به شامل برمی گردد پس حضرت لشکر از عقب او فرستد و او را در صخره بیت المقدس به قتل اورند و سر نحس او را بریده و روح پلیدش را وارد جهنم گردانند.

سوم- فرو رفتن لشکر سفیانی است در بیداء که ذکر شد.
چهارم- قتل نفس زکیه است، و آن پسری است از آل محمد علیهم السلام در ما بین رکن و مقاوم.

پنجم- خروج سید حسنی است و آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج نماید و با آواز بلند فریاد کند که فریاد رسید آل محمد را که از شما یاری می طلبند و این سید حسنی ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد و دعوی بر باطل ننماید و دعوت بر نفس خود نکند بلکه از شیعیان خلص ائه اثنی عشر علیهم السلام و تابع دین حق باشد و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود و لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان خروج او کفر و ظلم عالم را فرا گرفته باشد و مردم از دست ظالمان و فاسقان در اذیت باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین در آن حال سید حسنی استغائه

نماید از برای نصر ف دین آل محمد علیه السلام، پس مردم او را امانت نمایند خصوصاً گنجهای طلالقان که از طلا و نقره نباشد بلکه مردان شجاع قوی دل و مسلح و مکمل که برابهای اشعب سوار باشند و در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود به نحو سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید نو از مکان و جای خود تا کوفه زمین را از لوٹ وجود ظالمین و کافران پاک کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود به او خبر می دهند که حضرت حجه الله مهدی آل محمد (ع) ظهور نموده است و از مدینه به کوفه تشریف آورده است، پس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می شوند و از آن حضرت مطالبه دلائل امامت و مواریث انبیاء می نماید.

حضرت صادق (ع) می فرماید به خدا قسم که آن جوان آن حضرت را می شناسد و می داند که او بر حق است و لکن مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید. پس حضرت دلایل امامت و مواریث انبیاء از برای او ظاهر نماید، در آن وقت سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند نمود مگر قلیلی از اصحاب او که چهار هزار تراز زیدیه باشند که مصحفها و قرآن در گردن ایشان حمایل است و آنچه مشاهده نمودند از دلایل و معجزات آن را حمل بر سحر نمایند و گویند که این سخنان بزرگی و اینها همه سحر است که به ما نموده اند. پس حضرت حجه علیه السلام آنچه نصیحت و موعظه نماید ایشان را و آنچه اظهار اعجاز نماید در ایشان اثر نخواهد نمود تا سه روز ایشان را مهلت می دهد و چون موعظه آن

حضرت و آنچه حق است قبول ننمایند امر فرماید که گردنهای ایشان را بزنند و حال ایشان بسیار شبیه است به حال خوارج نهروان که در لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بودند.

ششم - ظاهر شدن کف دستی است که در آسمان طلوع نماید و در روایت دیگر صورت و سینه و کف دستی در نزد چشمه خورشید ظاهر شود.

هفتم - کسوف آفتاب است در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن

هشتم - آیات و علاماتی است که در ماه رجب ظاهر می شود، شیخ صدوق از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود ناچار است شیعیات را از فتنه عظیمی

و آن وقتی است که امام شیعیان غایب باشد و اهل آسمان و زمین بر او بگریند، و

چون ظهور او نزدیک شود در ماه رجب سه ندا از آسمان بگوش مردم برسد که همه

خلق آنرا بشوند، ندای اول *اللعنه الله علی الظالمین*. و آواز دوم - از فت الازقه یعنی

نزدیک شد امری که روز به روز و وقت به وقت می رسد که این است امیرالمؤمنین

(ع) که دنیا برگشته است برای هلاک کردن ستمکاران پس در آن وقت خرج مؤمنان

برسد.

نهم - اختلاف بی عباس و انقراض دولت ایشان است که در اخبار به آن اعلام شده

است و آنه ایشان قبل از قیام حضرت قائم (ع) مختلف و منقرض خواهند شد از ستم

خراسان.

علامت غیر متمیه:

- ۱- خراب شدن دیوار مسجد کوفه ۲- جاری شدن نهري است از شط فرات در
- کوچه‌های کوفه ۳- آباد شدن شهر کوفه است بعد از خراب شدن آن ۴- آب درآوردن
- دریای نجف است ۵- جاری شدن نهري است از مفرات بغدی که نجف اشرف باشد
- ۶- ظاهر شدن ستاره دنباله دار است در نزدیکی ستاره جدی ۷- ظاهر شدن قحطی
- شدید است قبل از ظهور آن حضرت ۸- وقوع زلزله و طاعون شدید است در کثیری
- از بلاد ۹- قبل بیوح است یعنی قبل بسیر که آرام نگیرد ۱۰- تحلیه مصافحف و
- زخمه مساجد و تطویل مناراتست ۱۱- خراب شدن مسجد بر اثنا است ۱۲- ظاهر
- شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و
- آسمان افروخته می شود که محل تعجب و خوف باشد ۱۳- ظاهر شدن سرخی شدید
- است که همه اطراف آسمان را می گیرد ۱۴- کثرت قتل و خونریزی است در کوفه از
- جهت روایات مختلفه ۱۵- مسخ شدن طایفه ایست به صورت قرده و خنازیر ۱۶-
- حرکت کردن بیرقهای سیاه است از خراسان ۱۷- آمدن باران شدیدی است در ماه
- جمادی الثانیه و ماه رجب که مثل آن هرگز دیده نشده ۱۸- مطلق العنان شدن عرب
- است که به هر جا که خواهند بوند و هر چه خواهند بکنند ۱۹- خروج سلاطین عجم
- است از شان و وقار ۲۰- طلوع نمودن ستاره ای از مشرق که مانند ماه درخشنده و
- روشنی دهنده باشد و به شکل غره ماه باشد و دو طرف آن کج باشد به نحوی که

نزدیک است از کی به هم وصل شود و چنان درخندگی داشته باشد که چشمها را خیره نماید.

یکی از علومی که شیخ طوسی در آنها تبحر داشت و کتابهایی در آن باره نوشته علم کلام است. بویژه موضوع امامت که یکی از مباحث مهم عصر شیخ بوده است. علم کلام، شعب گوناگونی دارد مانند: مسأله خداشناسی و مسأله نبوت، مسأله امامت، و در هر یک از آنها هم از موضوعات مختلفی بحث می شود. ولی ما چون نمیتوانیم تمام شعب علم کلام را بررسی کنیم و نظریه و آثار شیخ را درباره آنها یادآور شویم، ناچاریم یکی از شعب آنها را اختیار کنیم.

یکی از مسائل بسیار مهم جهان تشیع، مسأله غایب شدن امام دوازدهم امامیه است. مخصوصاً در عصر شیخ کاملاً مورد توجه و بحث و گفتگو و بوده است، و به همین دلیل شیخ طوسی علاوه بر آنکه در کتب امامت از آن بحث کرده، کتاب مخصوصی هم در خصوص غیبت نوشته و موضع را کاملاً بررسی نموده است.

مسأله غیبت امام و کتاب غیبت شیخ را در چند بخش بررسی می کنیم

۱- مسأله غیبت قبل از تولد امام

موضوع غایب شدن مهدی موعود و قائم آل محمد مطلب تازه ای نیست بلکه از زمان پیغمبر اکرم همواره مورد بحث و گفتگو بوده و آن حضرت بر مردم خیر می داد که مهدی از اولاد من است، و مدتی از نظر مردم مختلفی و غایب می گردد. سپس ظاهر می شود و جهان را اصلاح می کند و اخباری درین مورد از پیغمبر اکرم صادر شده و

بما رسیده است. از باب نمونه: جابر بن عبدالله انصاری از رسول خداوند روایات کرده که فرمود: «مهدی موعود از اولاد من است همانم و هم کینه من می باشد».

از جهت خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به من است. مدتی از دیده ها غایب خواهد شد. و در آن وقت مردم در تحیر و گمراهی واقع می شود سپس مانند ستاره ای درخشانی طلوع مسکند و دنیا را پس از عدل و داد مینماید. چنانچه از ظلم و ستم پر شده است.

علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه اطهار و خانواده نبوت نیز هر یک در زمان خودشان راجع بغایت شدن مهدی موعود صحبت میکردند و از آن خبر می داند و اصولاً مسأله مهدی موعود و داستان غایب شدن آن حضرت یکی از مسائل رسمی عصر ائمه اهل بیت بود. موضوع غیب بطوری در افکار مردم رسوخ داشت که آنرا یکی از علائم رسمی مهدی میدانست حتی افرادی که احتمال مهدویت درباره آنها داده می شد و اداری؟؟؟ مینمودند. ابوالفرح اصفهانی مینویسد: محمد بن محمد بن عبدالله بن حسن از همان زمان کودکی در حالت غیبت و خفا زندگی می کرد و مهدی نامیده شد. موضوع غایب شدن مهدی موجود چون در بین مردم شایع بوده و اخباری در این خصوص از پیغمبر اکرم و ائمه اهل بیت در دستشان بود، لذا عقیده بغایب بودن بعضی علویان در بین مردم پیدا شد و مطلب را چندان بعید نمی شمردند. بهمین دلیل علت، کسانی که درباره محمد بن حنفیه عقیده مند

شدند که در کوه «رضوی» غایب شده و در آنجا بسر میبرد و بعداً ظاهر می شود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

بعد از آنکه امامت آنحضرت با دلیل و رهان برایم اثبات شد، روزی بانجناب عرض کردم: یا بن رسول الله: در موضوع غایب شدن مهدی، احادیثی از پرداخت بما رسیده است که وقوع آنرا حتمی شمرده اند، آن غیب در باره چه شخصی بوقوع خواهد پیوست.

اما صادق (ع) پاسخ داد: برای ششم از فرزندان من تحقیق پیدا خواهد کرد و اوست امام دوازدهم بعد از رسول خدا. بخدا سوگند اگر روزگار غیبتش باندازه عمر نوح طول بکشد، از دنیا خارج نمی شود تا اینکه ظاهر شود و دنیا را پر از عدل و داد کند. سید حمیری میگوید: وقتی این مطلب را از امام شنیدم حق برایم آشکار شد و از عقیده سابقم بر کشتم و این شعر را سرودم.

و ماکان قولى ی ابی خوله مبطناً

معانده منی لفصل المطیب

ولکن روینا عن وصی محمد

و ما کان فیما ال با لمنکذب

بأن ولی ایله یفظ لابری

سنین کفعل الخائف المترقب

قنقسم اموال النقیط کانهما

تغیبه بین الصف

و بواسطه همین اخبار بود که گروهی از جار و دیه، محمد بن عبدالله بن حسن را غائب پنداشتند. و واقفیه، موسی بن جعفر را زند. و غایب میدانند و گروهی زنده و غایب است. منشأ پیدایش امثال این عقائد وجود اخبار غیبت بود گر چه علل و عوامل دیگری نیز در پیدایش آن عقاید بی دخالت نبوده است مثلاً کشی در مورد پیدایش عقیده واقفیه و زنده و غایب بودن موسی بن جعفر (ع) چنین نوشته است.

در آن هنگامیکه موسی بن جعفر (ع) در زندان هارون پسر میبرد مبلغ سی هزار دینار پول نزد دو نفر از وکلای آن حضرت در کوفه جمع شد. و یکی از آن دو نفر حنان سراج بود. پس با آن پول خانه هائی خریدند و تجارت کردند و گندم و جو خریدند و بدین وسیله سولدها نصیبشان شد. وقتی موسی بن جعفر وفات کرد و خبر به آنان رسید از ترس آنکه پولها از آنها گرفته شود مرگ موسی بن جعفر را انکار نمودند و در بین مردم پاس کردند که موسی بن جعفر فائم و مهدی است و غایب شده است.

گروهی از جهال و نادانان فریب خوردند و در جهالت بودند تا هنگامیکه مرگ آن دو وکیل فرا رسید وصیت کردند آن اموال را بورثه مسی بن جعفر بدهند. در آن هنگام فریب و خدعه آنان بر مردم آشکار شد.

یونس بن عبدالرحمان میگوید: «هنگامیکه موسی بن جعفر وفات نمود پیش وکلای آنحضرت اموالی موجود بود. بدین جهت مرگش را انکار نمودند. از جمله هفتاد هزار دینار نزد زیاد قندی و سی هزار دینار نزد علی بن ابی حمزه موجود بود. اما چون من

بامامت حضرت رضا بودم مردم را بسوی آنحضرت دعوت مینمودم. زیاد قتندی و علی ابن ابی حمزه روزی مرا احضار نموده گفتند تو مردم را بسوی ابوالحسن رضا دعوت نکن، اگر ثروت میخواهی ماده هزار دینار بتو میدهیم.

من در پاسخشان گفتم: من برای انجام وظیفه مردم را بسوی حضرت رضا دعوت می کنم. زیرا برای ما روایت شده که وقتی بدعت در بین مردم پیدا می شود و الا خدا نور ایمان را از وی سلب می کند. و من از جهاد خودم دست بردار نیستم. پس بمن دشنام دادند و دشمن شدند.

بهرحال، گر چه در این موارد و امثالش، جلب منافع مادی و سود طبیبی علت شد که مرگ موسی بن جعفر رد اکار نمایند و در بین مردم شایع سازند که آنحضرت غایب شده است. لیکن اخبار غیبت، راه سوء استفاده را برایشان همواره ساخته بود و افراد سود طلب توانستند از آن عقیده دینی که از مصدر وحی سرچشمه میگرفت سوء استفاده نمایند، و با دعای اینکه موسی بن جعفر مهدی و قائم است غایب شدن را برای وی اثبات نمودند. و مردم هم فریبشان را خوردند و آن عقیده باطل را پذیرفتند.

۲- کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر

قبل از آنکه امام زمان بدنیا بیاید اخبار غیبت، از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار صادر شده و کتب ثبت میشد، حتی کتابهایی در خصوص غیبت نوشته شد و احادیث غیبت در آنها ثبت گشت، از باب نمونه:

۱- علی بن حسن بن محمد طائی طاهری یکی از اصحاب موسی بن جعفر است کتباتی در غیبت نوشته و مردم فقیه و مورد وثوقی بوده است.

۲- علی بن عمر اعرج کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتباتی در غیبت نوشته است.

۳- ابراهیم بن صالح نماهای کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتباتی در غیبت تألیف نموده است.

۴- حسن بن علی بن ابی حمزه در عصر حضرت رضا زندگی میکرده و کتباتی در غیبت تألیف نموده است.

۵- عباس بن هشام ناشری اسدی کتباتی در غیبت نوشته است. مردم جلیل القدر و موثقی بوده در سال دویست هجری وفات نمود. شیخ طوسی او را اصحاب حضرت رضا می‌شمارد.

۶- فضل بن شاذان نیشابوری کتباتی در احوال قائم آل محمد و غیبت او نوشته است. نجاشی او را توفیق نموده و مینویسد: از فقها و متکلمین اما سیه است و احتیاجی به تعریف ندارد و یکصد و هشتاد کتاب نوشته که از جمله آنها کتاب غیبت است.

۷- ابراهیم بن الحاق احمری نهاوندی نیز کتباتی در غیبت نوشته است. قاسم بن محمد همدانی در سال دویست و شصت و نه از او حدیث شنیده است.

طبرسی مینویسد: «اخبار غیبت ولی عصر قبل از تولد خودش و پدر جدش صادر شده و محدثین شیعه آنها را در اصول و کتابهاییکه در عصر امام باقر و صادق علیهما السلام تألیف شده ضبط نموده‌اند.

یکی از محدثین موثق، حسن بن محبوب است که در حدود صد سال قبل از زمان غیبت، کتاب «مشیخه» را تألیف نموده و اخبار غیبت را در آن ثبت کرده است. از جمله آنها این حدیث است:

ابو بصیر میگوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت ابوجعفر علیه السلام می‌رود: قائم آل محمد دو غیبت دارد، یکی طولانی، دیگری کوتاه، حضرت صادق فرمود: یکی از آن دو غیبت از دیگر طولانی تر می شود- طبرسی بعد از نقل این حدیث مینویسد: شما ملاحظه کنید که با پیش آمدن دو غیبت برای فرزند امام حسن عسگری چگونه صدق این احادیث ظاهر گشت.

هر یک از ائمه داستان غیبت مهدی موعود را بمردم تذکر میدادند. و اصولاً خفای ولاد و غیبت را از علائم مهدی می شمردند. حضرت سجاد میفرمود ولادت قائم ما بر مردم پوشیده میماند بطوریکه خواهند گفت: اصلاً متولد نشده است.

گاهی میشد که شخصی درباره یکی از ائمه احتمال مهدویت می داد آنحضرت در پاسخ میفرمود: «من مهدی نیستم زیرا خفای ولادت یکی از علائم مهدی است در صورتیکه من چنین نیستم» از باب نمونه: عبدالله بن عطا میگوید خدمت امام باقر عرض کردم: با اینکه شیعیان شما زیادند پس چرا خروج نمیکنید آنحضرت در پاسخ فرمود: ای

عبدالله سخنان بیهود را بگوش خودت راه مده بخود سوگند من مهدی موعود نیستم.
مراقب کسی باشید که ولادتش بر مردم مخفی بماند و اوست صاحب الامر.
مسعود نوشته است: «امام هادی با مردم کم معاشرت میکرد و جز با خواص اصحاب با
کسی تماس نمیگرفت. وقتی امام حسن عسگری بجایش نشست در اکثر اوقات او
پشت پرده با مردم سخن میگفت تا شیعیان برای غایب شدن امام دوازدهم آماده و
مأنوی گردند».

۳- غیبت بعد از وفات امام حسن عسگری (ع)

وقتی نوبت امامت، بامام حسن عسگری رسید رسماً بمردم ابلاغ نمود که فرزند من
مهدی موعود است و از نظر شما غایب خواهد شد.

امام حسن عسگری در سال ۲۶۰ رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که
آنحضرت را فرزندی است که از نظرها نگهداری شده و اوست مهدی موعود روایات،
معمد عباسی دستور داد خانه آنجناب را تفتیش و کنترل نماید و فرزندش را دستگیر
کند. اما از وجودش فرزند اثری ندیدند پس گروهی از زنان قابله را مأموریت داد تا
تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد بازداشت
نمایند. زنان فاله بیکی از کنیزان بدگمان شدند مراتب را گزارش دادند. خلیفه آن کنیز
را در حجره‌ای باز داشت نمود. و تحریر خادم را مراقب او گردانید و تا از حملش
مأیوس نشد آنزادش نکرد. بخانه امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی از ذهن جنازه
فارغ شد دستور دارد تمام خانه های شهر را با کمال دقت جستجو کنند.

بعد از وقابت امام حسن عسگری جز عده معدودی از تقات اصحاب و خواص دوستانش کسی از فرزندش اطلاعی نداشت و بدین جهت پیروانش بچندین گروهی منشعب شدند. حسن بن موسی نوبختی که در زمان غیبت صغری میز بسته مینویسد.

بعد از وفات امام حسن عسگری پیروانش به چهارده فرقه تقسیم شدند: گروهی از آنان اخبار غیبت را بامام حسن عسگری علیه السلام تطبیق نمودند و گفتند امام حسن نموده بلکه غایب شده و اوست مهدی موعود و قائم آ محمد و دو غیبت خواهد داشت و این غیبت ، غیبت اول اوست بعداً ظاهر می شود و باز غایب است.

گروهی گفتند: اما حسن بن علی دارای فرزندی است بنام محمد که چند سال قبل از وفاتش تولد یافته و از ترس دشمنان غایب شده و اوست قائم و مهدی موعود. گروهی گفتند: امام حسن دارای فرزندیست که هشت ماه بعد از وفاتش تولد یافته و پدرش دستور داد که نام او را محمد بگذارند.

و المئون غایب است. گروه دیگری گفتند: ما میدانیم که امام حسن دارای فرزندی بوده و است و اوست قائم و مهدی موعود و در حالت غیبت زندگی می کند ولی نامش معلوم نیست و پیروانش حق ندارند درباره نام و مکانش صحبت کنند و باید منتظر ظهورش باشند. گروه دیگری گفتند: امام حسن عسگری فرزندی داشت به نام علی که

او را خواص اصحابش دیده اند و اوست امام غایب

نوبختی سایر فرقه های امامیه را ذکر می کند که ذکر آنها اینجا لزومی ندارد

۴- کتابهای غیبت بعد از امام حسن عسگری

بعد از وفات امام حسن عسگری و در زمان غیبت صغری نیز کتابهایی در پیرامون

غیبت امام زمان تألیف شده از باب نمونه

۱- حسن بن حمزه بن عبدالله

۲- عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری

۳- محمد بن ابراهیم

۵- اقلیت

چنانچه نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» و سعد بن عبدالله اشعری در «المقالات و

الفرق» نوشته اند، بعد از وفات امام حسن پیروانش چهارده فرقه شدند جمعیت فلیلی

از آنان گفتند که امام حسن عسگری فرزند دارد و اوست مهدی موعود و غایب است.

ولی طرفداران این عقیده، خیلی کم بودند، چنانچه نعمانی که در زمان غیبت صغری

میر بسته مینویسد: این جمعیت کمی که در این عقیده پای بر جا ماندند هما نهائی

هستند که علی بن ابیطالب درباره شان میفرماید: در پیمودن راه حق از کسی نفرات

وحشت نکنید آن جمعیت کم هم کاملاً در تقیه و تحت فشار مخالفین بودند و

نمیتوانستند عقیده خوشدان را اظهار دارند. حتی جرئت نداشتند نام امام غائب را در

یک از مجالش عمومی بر زبان جاری سازند. زیرا اگر چنین سخنی از دهان یکنفر

صادر میشد جانش در معرض خطر قرار میگرفت.

حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری که در همان عصر می زیسته اند

مینویسند بر ما جایز نیست که درباره امام غائب بحث کنیم و در جستجویش باشیم

زیرا جانمان در معرض خطر قرار می‌گیرد. و ما حق نداریم امام دیگری برای خودمان اختیار کنیم، زیرا خدا آنحضرت را برای ما انتخاب نموده است و خودش بهتر صلاح ما را میداند.

امام صادق با اینکه در بین مردم معروف، و ولادت و جایش معلوم بود بار هم میفرمود: هر کس مرا در مجلسی عمومی ذکر کند خدا لعنتش کند. و یک از اصحاب او را در بین راه ملاقات نمود ولی کنار رفت. پس امام صادق از آن شخص تشکر نمود و فرمود فلان شخص مرا در راه دیده صحبت و سلام کرد در صورتی که کار خوبی انجام نداد.

همچنین موسی بن جعفر با صحابش میفرمود: نام مرا در مجلس نبرید. در صورتیکه آنان چنین بودند پس چگونه برای ما جمعیت اندک امکان دارد که نام آنحضرت را ببریم با اینکه مخالفین، با کمال جدیت در جستجوی آنحضرت می‌باشند و از طرف خلیفه وقت چه ستمها می‌شود و مراعات حقوق ائمه او را نمیکنند. مگر امام حسن عسگری علیه السلام مورد تعدی صالح بن وصیف قرار نگرفت: مگر آنحضرت را زندان نکرد تا از نام و جای فرزندش اطلاع پیدا کند.

۶- چندان مورد توجه نبودند

فرقه دوازده امامی و معتقدین بوجود فرزند امام حسن عسگری، در زمان غیبت صغری، کامل در اقلیت بودند و بیش از حد، تقیه و تحفظ مینمودند و بدین جهت چندان مورد توجه واقع نمیشدند و بحث و انتقاد زیادی در عقیده شان بعمل نمی‌آمد

کتاب غیبت نعمانی که در آن زمانها تألیف شده، ایراد و بحث های دامنه دار و مفصل در آندیده نمیشود.

و در آن بذکر روایاتی که دلالت دارند بر اینکه ائمه دوازده نفرند و زمین هرگز از امام خالی نمیشود غیبت اکتفا شده است.

گاهی هم که بحصی به میان آمده به جوابهای داده و کوتاه اکتفا شده است مثلاً بعد از ذکر روایات غیبت مینویسد: «مردم میگویند جانش امام حسن کجاست و تا کی غایب خواهد ماند، در صورتیکه هم اکنون هشتاد و چند سال از عمرش میگذرد بعضی میگویند: مرده است: بعضی اصل ولادت را انکار می کنند و معتقدین با او را مسخره مینمایند.

و مدت هشتاد سال عمر را بعید می شمارند. و نمیدانند که خداوند قدرت دارد عمر ولی خود را طولانی گرداند. ما هم اکنون افرادی را مشاهده می کنیم که صد سال یا زیاد تر عمر دارند و حواسی و قوایشان کاملاً برجاست»

هر چند زمان غیبت طولانی تر میگردید تعداد عقیده مندان به غیبت ولی عصر زیادتر میشد و دعوتشان علنی تر میگشت و در اظهار عقیده خودشان بشر پافشاری میکردند. و بهمین نسبت، تعداد مخالفین آن عقیده نیز، افزایش می یافت. و زبان طعن و انتقاد و بحث. ورود و ایرادشان بازتر میشد. بطوری که وقتی زمان شیخ صدوق فرا رسید دائره مباحث ورود و ایرادها توسعه یافته بود.

صدوق در اواخر زمان غیبت صغری تولد یافت و در سال ۳۸۱ وفات نمود و «کمال الدین» را در اواخر عمرش تألیف کرده . در آن عصر، از طرف فرقه اسماعیلیه که فرقه قابل توجهی بودند و فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و اهل تسنن که اکثریت داشتند ، ایرادات و اشکالاتی بفرقه امامیه وارد میشد و بدین وسیله اذهان مردم را مشوب میکردند.

از این جهت شیخ صدوق علیه الرحمه کتاب در کمال الدین» را تألیف نمود. در اول آن کتاب اشکالات مخالفین را نقل می کند و بدانها پاسخ میدهند و بخوبی از عقیده امامیه دفاع می کند و بطور تفصیل درباره قائم آل محمد بحث می کند!

۷- شیخ مفید و مسأله غیبت

وقتی نوبت به شیخ مفید رسید باز هم دائره اشکالات توسعه یافت و مسأله امامت یکی از مسائل قابل توجه قرار گرفت. مفید در سال ۳۳۶ تولد یافت و در سال ۴۱۳ وفات نمود. موقعیت حساس و اهمیت مسأله امامت را از کتابهای زیادی که مفید در آن عصر درباره تألیف نموده است.

کتاب الايضاع فی الامامه، کتاب النقص علی ابن عباد فی الامامه کتاب المسائل العشره فی الغيبه ، کتاب مختصر فی الغيبه، کتاب جوابات النارقیین فی الغيبه ، کتاب نقص الامامه علی جعفر بن حرب، کتاب النفض علی الطاحی فی الغيبه

۸- سید مرتضی و مسأله غیبت

سید مرتضی در سال ۳۵ تولد یافت و در سال ۴۳۶ وفات نمود. سید مرتضی از اساتید شیخ طوسی بوده است. در آن عصر نیز دائره در ایراد باز هم تا حدودی توسعه یافته بود لذا سید مرتضی قد علم کرد و کتاب بزرگی پیرامون امامت تألیف نمود بنام «شافی»، در آن تمام مسائل امامت را مورد بحث و بررسی قرار داده و اشکالات و ایرادات مخالفین را پاسخ داده است. و درباره امام غایب بطور تفصیل وارد بحث شده است. علاوه بر آن کتابی هم در خصوص غیبت تألیف نموده بنام: «المقنع».

۹- شیخ طوسی و مسأله غیبت

سید مرتضی در سال ۴۳۶ در گذشت و منصب زعامت و ریاست امامیه به شیخ طوسی علیه الرحمه محول شد. در آن عصر فرقه دوازده امامی، کاملاً معروف و سرشناسی شده بودند و مناقشات و مباحثات مذهبی مخصوصاً در مسأله امامت با ورج خود رسیده بود. افکار عالی شیخ مفید و سید مرتضی و سایر دانشمندان در پیرامون امامت، در بلاد اسلامی مخصوصاً بغداد پخش شده بود.